

برس نه خط و سار


۱۲



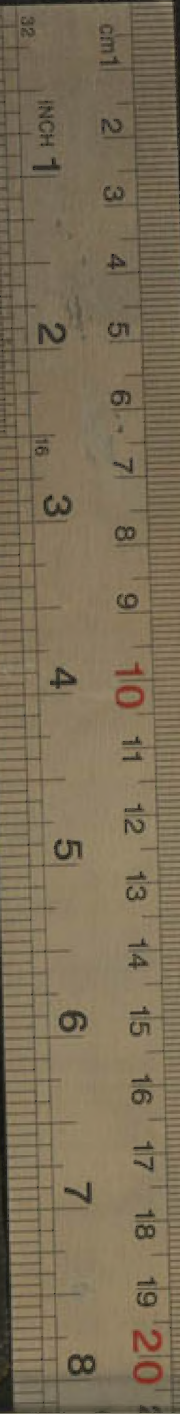
۱۴  
۳۸۷/۹/۶  
اسکن شد

بازدید شد  
۱۳۸۴

11834

 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۸۹۶۸۳	کتابخانه مجلس شورای اسلامی کتاب چهار البریه و مطالعات مؤلف آقا محمد سید علی مترجم شماره قفسه ۱۱۵۳۴
---	--

خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۱۵۳۴	







کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: ...

تاریخ: ...

شماره: ...

۱۱۸۳۴

کتابخانه ملی  
۲۸۶۱























والله اعلم

۱۹۹۹

[illegible]







[illegible]

و صید شود

و صید از او گرفته از گنج برآید معلوم نشود که در وقت بیرون آمدن از آب زینا بقیه پس حکم  
بحقیقت آن نیستان نمود و محقق را در شریع و بقدر دیگر ارجح است تضعیف است پس این ادب پس  
نمده در جواب بر چنین گفته اند که احدی قاصد است ما هر وقت برآید از آب ما بر  
استغفار میگوید که آنچه معلوم است پس شرط که اگر گفته تحقیق آن در ماضی فیه معلوم است  
بحکم المتعین و حدیثی مذکور هر چند که تضعیف السند اما شایسته حکم این است و آنرا  
نموده و گفته اند که اعتبار این قسم است و ادب است حکم شرعی را از استقامت پس قول  
این ادب پس اقوال و احوط خواهد بود و فاق للمحقق الشافعی که گفته بر مسئله ثانیه  
اگر ما بر خود بر ما پس بیرون اندازد و ادب بیرون آوردند از گنج آن زمان  
پس اگر فعلی است که در این زمان پیدا باشد و ادب است و ادب است و ادب است و ادب است  
صیانت ما پس که در حکم اعتبار آن لازم است اما الاقوال و روایت نیز مذکور است  
چنانچه در حدیث از ادب پس ایضا روایت نموده و از حضرت صدوق علیه السلام نقل نموده  
چنین روایت نموده که در حدیث از ادب پس بیرون اندازد و ادب است و ادب است و ادب است  
و از حضرت ابی جعفر از حدیث از ادب پس بیرون اندازد و ادب است و ادب است و ادب است  
پس بخیر از حدیث از ادب پس بیرون اندازد و ادب است و ادب است و ادب است و ادب است  
نموده و در حدیث از ادب پس بیرون اندازد و ادب است و ادب است و ادب است و ادب است  
و این فیه از حدیث از ادب پس بیرون اندازد و ادب است و ادب است و ادب است و ادب است  
و ما پس صید شد و مقیم میماند تا مگر نمیباشد پس اگر آن ما پس برود در شبکه صید یا نظیره  
که او نصیب کرده بر آن گذارد و بهش حقیقت جمیع اظہار و اگر در خارج آن مرده باشد  
اجتناب از جمیع اظہار و مسئله اول را روایت نموده و در حدیث از ادب پس بیرون اندازد  
صحت که گفت از حضرت صدوق علیه السلام نقل نموده و از نظیره از ادب که قرار داده میشود  
در آب از برای صید ما پس بیرون اندازد و ادب است و ادب است و ادب است و ادب است  
که آن نظیره قرار داده شد تا مگر به صید ما پس و نیز در حدیث از ادب پس بیرون اندازد







شرعی ضعیف است و گفت که اوست از باب اتفاق اصحاب مینماید و در بعضی از روایات  
همین قائل شده بعضی نسبت بشیعه داده اند و قول برکت شر را و اینجه اهل بیت است و آنچه  
از روایات معلوم میشود که آن قول اصحاب از باب اتفاق قطب محمد بن مسلم است و در بعضی  
نسخه امام و اصل مذکور اینست که مذکور بوده و احوال ایشان در کتب مطبوعه و اصفا  
اعتبار داده بر کرامت آنها پس روایت نموده که یک بنده جمیع از عبد الله بن مسعود  
که گفت ملاک مردم از حضرت صادق علیه السلام از کوشش ایشان پس فرمود که هر فرمود  
بپسندیدم از فرزندان آنها را مگر آنکه معطل شود و اگر این حدیث را معارضی نمید  
دور نبود و قول برکت اینست که همانند زیر آنکه هر طایفه در هر وقت است اگر چه طلاق  
الان نظر الیه و اگر از کرامت هر چه چنانچه بعضی گفته اند و اینست که طایفه از تائید  
عنایت اما چون اخبار دیگر دال بر نفی حدیث واقع شده و ظاهر اگر کسی بقی الا بعد فینا  
لا عو تا میگوید این اخبار حدیثی میکنند پس را بر کرامت جمیع از اخبار و اما اخبار  
وارد در تفکر حدیثی مثل آنچه بیست روایت نموده از محمد بن مسلم که گفت ملاک  
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از کوشش اصحاب و اینست که ملاک حدیثی و لیکن مردم  
ناخوشی میدادند آنها را این طایفه مردم نفی از فرزندان آنها دارد و تا میگوید آنها  
بیت و نیز در حدیثی که بعضی از محمد بن مسلم و از ائمه روایت نموده که این  
ملاک کرده از حضرت شرف از فرزندان کوشش ایشان و اینست که هر فرمود که هر فرمود  
رسول فرمود از فرزندان آنها در روز قیامت هر فرمود از فرزندان آنها مگر محمد بن  
مردن آنها را کسی از مردم بدست که نیست و اما ملاک حدیثی که در حدیثی از آن  
و کوشش ایشان و اهل عرصات قرآنی نیست بعضی نسبت فرمودن بنفیر مردم را  
از فرزندان آنها در روز قیامت بود که آنها را برادر دارند و ملاک میکنند و فرمودند  
آنها را برادر نباشی رساند و مردم معطل میکنند و هر حضرت از جمله و است کوشش  
آنها نبود و نیز از باب اخبار روایت نموده که گفت بشیعه از حضرت باقر علیه السلام فرمود

که در کتب

که مردم فرمودند که آنها را چهار بار بپایان خود را در روز قیامت رسوله فرمود برکت کردن  
دیگر از ایشان و نیز فرمود ایشان را از فرزندان آنها دوام ندهد و آنها را بر حکم برکت کوشش  
آنها نفرمود بلکه هیچ فرمود که خود بدید چنانکه در حدیث است این را و آنها را بر حکم  
در او و باب و بعضی از ائمه چنین گفته اند که ممکن است و کوشش بدید که بسبب احوال  
خدام در آن روز و نه فرمود از اهل آنها و برکتی دیگر و صریح نفرمودن که دوام نیست  
اما باید بجهت جمیع در آن آنها را گذاشت آن باشد که چون قتل و شکنجه بود از معلوم  
ایشان میشود که فرزندان آنها دوام نیست بسبب غلبه و اضطراب و صریح از فرزندان  
آنها نمیشوند و در برابر صریح برادر خود معطل کشند بر آنحضرت جمعی باین فرمود  
که خود رید و باب را در امر برکتی دیگر فرمود تا آنکه شدت اهل آنحضرت در صریح  
معلوم ایشان شود و طبع ایشان بجان و است از فرزندان آنها متفرق و منفرج شود  
و بر امور آنکه کردند مانند بعضی که جمیع برادران لب نشود و طایفه بسبب اگر دانند  
که ملاک حدیثی هر چه در حدیثی اند که هر کمال او دارد اما اگر کمال بود که آن طعام  
کوشش شد و خود دارد و اجتناب میکنند در عرصات فرزندان آن من غایب و اما اینست  
برکتی دیگر و ترقی و عالی غیرت برادران مسلم است زیرا که آنحضرت اول  
بود بعد از نبی از فقهاء ایشان و علم و ابر بود از ایشان بمصلحت ایشان و ترقی  
او با هر مکتب از مکتب جمعی نشاند بود که انطیق بر تو که تم که انطیق عن الامور  
ان هو الله و در حدیثی بر واقعیه و بدید نیز از باب بمقتضای مذکور و در حدیثی  
در ملاک جمیع طایفه است اینست که همان و اینکه هر فرمود و در اخبار دیگر قول  
بر کرامت حدیثی اصل میشود و الله العالم بدانکه حدیثی از صحابه است  
و حدیثی از آنکه که آموست و بقدر که حدیثی از خود فرموده و حدیثی که گفته است  
خواجه نزه فراموش و خواجه نزه فراموش و حدیثی که کوشش و عدم حدیثی اینها  
اتفاق اهل اسلام است و اینست از حدیثی که در حدیثی که کوشش و کوشش و کوشش و کوشش



و در کافه و در دژ که در مکانی حضرت امام موسی کاظمی <sup>علیه السلام</sup> که ترک خوردن گوشت  
 آن افضل است که در روایتی از بعضی از اهل بیت صلوات الله علیهم که پیغمبر را نزد از کشت  
 الله انوار ابدیه بنیت بر پیشانی که اگر بفرستد بر کرامت اخفا از اهل بیت صلوات الله علیهم  
 و همچنین صلوات الله علیهم از وحی که در اهل بیت گفتند که آن حار و وحشی است اما ای  
 حار و وحشی و بگوهر و در گذر کرده اند بعضی از علمای نقل کرده اند که آن حیوان است باقی  
 بقیادت خفته شده و کفایت اهل را بخاطر کثرت آن مانند بعضی گفته اند که آن  
 حیوان است که از فرزند او که حاصل میشود و بعضی گفته اند که آن صغیر از کافه گوشت است  
 و بعضی گفته اند که صنف خاص از طهار و وحشی باشد و در بعضی شب الحفوة است گفته که آن  
 حیوان است که در دژ فرزند دارد که آن در ضحای را منسکند و در آن شبها را  
 می اندازد و در ضحای تازه بهم میرسد و الله العالم مطلبه ویم در ذکر حیوانات  
 و امام گوشت بریده یز پرند بدانند و امام در جمیع حیوانات بریده فرستاد و گوشت  
 آن اتقاء اهل السلام است و در آیات که به تفریح بیان واقع شده و یکدک و اگر  
 اهل السلام قائلند که گوشت آن مکرم است از خاص و دیگر که به خواج و حشر و خواج  
 و حیوان در این مقام ماکت و بعضی از شفعیه اند و مطلق که به است حلال می دانند  
 و بعضی دیگر از شفعیه فرق کرده اند میان وحشی و اهلیه پس وحشی را حلال  
 و اهلیه را حرام دانسته اند و قیاسی کرده اند آنرا با بلاغ و وحشیه آن حلال است و اهلیه  
 به عقیده این امام و یکی مطلق حلال و بعضی گفته اند که بعضی از اهل بیت گفته اند  
 حیوان است که ناخن یا پنجه و دندان ندارد و زنده و آتش نماند که به نهد و زور آورد  
 بر حیوان و دیگر فراده قرار باشد مانند بیره بر و شکست و بر زوگت و ضعیف باشد  
 مانند گفتار و رو به و وحشی و شغال و بعضی باین تغییرات عمل کرده اند و بعضی از امام  
 چنین فرموده که گوشت آن طاهر و بعضی از اهل بیت که رو به را در تحت ضعیف گفته  
 شده و تحریم فرموده که گوشت را جدا گفته یا در عدم شمول است و ماکت در مطلق است

فصل در گوشت

و گوشت که از کافه و در دژ که در مکانی حضرت امام موسی کاظمی <sup>علیه السلام</sup> که ترک خوردن گوشت  
 آن افضل است که در روایتی از بعضی از اهل بیت صلوات الله علیهم که پیغمبر را نزد از کشت  
 الله انوار ابدیه بنیت بر پیشانی که اگر بفرستد بر کرامت اخفا از اهل بیت صلوات الله علیهم  
 و همچنین صلوات الله علیهم از وحی که در اهل بیت گفتند که آن حار و وحشی است اما ای  
 حار و وحشی و بگوهر و در گذر کرده اند بعضی از علمای نقل کرده اند که آن حیوان است باقی  
 بقیادت خفته شده و کفایت اهل را بخاطر کثرت آن مانند بعضی گفته اند که آن  
 حیوان است که از فرزند او که حاصل میشود و بعضی گفته اند که آن صغیر از کافه گوشت است  
 و بعضی گفته اند که صنف خاص از طهار و وحشی باشد و در بعضی شب الحفوة است گفته که آن  
 حیوان است که در دژ فرزند دارد که آن در ضحای را منسکند و در آن شبها را  
 می اندازد و در ضحای تازه بهم میرسد و الله العالم مطلبه ویم در ذکر حیوانات  
 و امام گوشت بریده یز پرند بدانند و امام در جمیع حیوانات بریده فرستاد و گوشت  
 آن اتقاء اهل السلام است و در آیات که به تفریح بیان واقع شده و یکدک و اگر  
 اهل السلام قائلند که گوشت آن مکرم است از خاص و دیگر که به خواج و حشر و خواج  
 و حیوان در این مقام ماکت و بعضی از شفعیه اند و مطلق که به است حلال می دانند  
 و بعضی دیگر از شفعیه فرق کرده اند میان وحشی و اهلیه پس وحشی را حلال  
 و اهلیه را حرام دانسته اند و قیاسی کرده اند آنرا با بلاغ و وحشیه آن حلال است و اهلیه  
 به عقیده این امام و یکی مطلق حلال و بعضی گفته اند که بعضی از اهل بیت گفته اند  
 حیوان است که ناخن یا پنجه و دندان ندارد و زنده و آتش نماند که به نهد و زور آورد  
 بر حیوان و دیگر فراده قرار باشد مانند بیره بر و شکست و بر زوگت و ضعیف باشد  
 مانند گفتار و رو به و وحشی و شغال و بعضی باین تغییرات عمل کرده اند و بعضی از امام  
 چنین فرموده که گوشت آن طاهر و بعضی از اهل بیت که رو به را در تحت ضعیف گفته  
 شده و تحریم فرموده که گوشت را جدا گفته یا در عدم شمول است و ماکت در مطلق است

فصل در گوشت



























در این عالم احوال و الله العالم چه حکم از عوارضی عود مذکور در این مبدع خود بود  
 محض است پس که بیانش مدبران خلل گوشت از بر منور و از منصف و بهر صفت  
 که باشد شراب را و بعد فاضله عقبان حیران را در پنج نایب گوشت از آنرا بگویند و آنچه  
 در شکم گوشت از دل و جگر و روده و امثال و غیره الله ما بنا بر قول منصف و این جمله  
 الحاق نموده شراب هر مکر را و کما را مشهور بمان فتم علت است از حدیث  
 و این را در این گفته که مکرده است خوردن دیگر در جوف است و مشهور قول منصف  
 روایت است که در کتب منصف از خط منصف فضل و در کتب منصف از خط منصف فضل  
 چه حکم از این روایت از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند که اخفرت فرمود در باب  
 که گفتند که بیانش مد شراب را تا اینکه مست شود این ذی شود و در این گفته اند  
 آنچه در شکم گوشت و علقه فی ریه در کتب منصف در مقام است که گوشت شراب  
 بگوشت میرسد و از این لطیفه آن معلوم نیست که بشقی از امثال اهل شود و این مقام  
 بر اهل آن مقام بر اهل چیز است که معلوم نیست این علقه منصف و منصف  
 آن و در وجه که علقه منصف و منصف است که انتقال می شود و حکم منصف منصف  
 اصل عدم بقا از این حضرت صادق علیه السلام و این را در کتب منصف و در وجه  
 را بر هر که است منصف و منصف است که در حکم که است مراحت و این را در وجه  
 نمیداند و این قول اگر چه کتب منصف و منصف است که در عمل منصف و منصف  
 و این منصف گوشت که علقه منصف و منصف است که در عمل منصف و منصف  
 بول منصف را بیان مد و بعد فاضله عقبان حیران را در پنج نایب گوشت از آنرا بگویند و آنچه  
 در شکم گوشت از دل و جگر و روده و امثال و غیره الله ما بنا بر قول منصف و این جمله  
 مرسله از منصف از بعضی احوال از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند که اخفرت در باب  
 که گفتند که بول آن منصف و منصف است که در عمل منصف و منصف  
 و بعد آن با کمال خوردن از منصف و منصف است که حکم عذره منصف و منصف است که بول با

و لیکن

و لیکن احوال بقرع منصف و منصف است که منصف این عالم کما را احوال منصف  
 و الله اخباره از منصف منصف و الله العالم به حکم منصف منصف و منصف است که منصف  
 منصف را که در شکم منصف منصف است که منصف منصف منصف است که منصف منصف منصف  
 در وقت که از منصف منصف منصف است که منصف منصف منصف است که منصف منصف منصف  
 این آن آلات لطیف و ادوات قبض را در دین منصف منصف است که منصف منصف منصف  
 منصف و منصف را و منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 با منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 بر این منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 و منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 که منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 خلق و فاعله منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 و منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 است که در این باب و این مقام منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 و منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 از منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 پس ذکر اینها در این مقام منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 و امثال آنها که منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف  
 منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف منصف



که در اهل باشد چون اهل برقیه جنبه ما ندان و آنها در این مقام منظر برینست و در بعضی  
از این قبیل عوارضی که بعضی از اشیاء در این باب زوده اند و در بعضی که باقی  
در آنها باشد و در تمام مناسب آن که بصفحه بیع و نظایر آنها از ابواب فقه  
و الله اعلم بحقیق اطلاق مقصود میسر در ذکر اطلاق و بیان قلال و عام  
چنانچه است بر نه و در آن فیه مطلب مطلب اول در آنکه علامت  
طبیعی و روشن چند قسم است اول از علامت است چون طبعی و دانی و در آن که  
چنانکه از بعضی صفت فراه چنانکه ضعیف باشد و فراه قوت را ندارد که فراه را از قوت  
و صغر و باریک و جمع جریح گویند و در آن فیه باریک و باریک و باریک و باریک  
که گویند و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک  
و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
در روشنی و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک  
منقول و در بعضی فیه است باریک و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
او را کرده اند و از آن فیه باریک و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
بیا و موقوفه بر کلمات است و باریک منقول و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند  
و بعضی فیه است که گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
سوی که گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک  
از فیه باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
و در آن فیه باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
بر تیره اند و در آن فیه باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند  
و بعضی فیه است که گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
و در آن فیه باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
مطهر و در بعضی فیه است که گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک

در شدت و ضعیف عبارت از آن است که طبعی و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند  
و در آن فیه باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
است که در وقت پر و در باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
که این فیه باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
است که در باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
چنانچه و باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
از مد و مستند این فیه باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند  
اینکه را که بر این فیه باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند  
در پر و در باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک  
از جوایز و باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
که باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک  
گفت که از باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
که باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک  
نیز که در باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
در هر چه مختلف است طبعی آن پس باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک  
صفت و باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک که باریک  
این فیه باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
علا بر این است و باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
و طبعی و باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
کرده و از باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک  
و روایت که در باریک را گویند و باریک را گویند و باریک که باریک را گویند و باریک



و شاید که آن مصنف زیادت باشد و یا مصنف ثانی باشد و هر دو محمل اند و یکی محتمل  
در بیان این نیز باید دانست شیخ در این حدیث صحت حدیث انکار دارد و مکرر قول  
کسر که قائل باشد بر قیاس حدیث که از این باب غیر از حدیث صحیح باشد الله اعلم و اخبار  
دیگر و الله در این مطلب شاید آن را به بعضی اندک از آنکه چون در طبرستان در حدیث  
دارد و میگوید که مرعی در هر حال عینان در قیاس صنف هم در آنجا بدست میآید  
صنف عینان که ثبت کرده اند و در صورت اکثریت از حدیث انکار ما نیست و معلوم است که این  
در اخبار وارد شده از اعتبار صنف و وفای اعتبار عینان است و در قیاس روایت  
مذکور است که هر یک متعلق بر اعتبار اکثریت است اما در صورتی که در اکثریت نباشد  
فاما از انکار ما نیست بکلی اعتبار جانب صنف است کرده اند و فتوای آن داده اند و اگر  
در این صورت بعد از آنکه در اخبار جمیع نماند احتیاطاً باید بود پس آنچه در آن  
مجلس روایت نموده که گفت از حضرت صدق ق ۴ پرسیدم که چه صنف مکرر است از طبر  
و نمود آنچه صنف داشته باشد و عموماً بروی صحت حدیثی الله و اجماع امامیه و با قول  
بر صورتی که نیست فتنه بر بعضی از حدیثات و است طریقت است که هیچیک از  
قافیه و حقه و صنف را نداشته باشد و قافیه بقاء و نون مکرر و صنف همه است  
و اخبار سر سینه آن گویند و حقه که با و صنف صنفی اندام مخفی باشد و چیزی که آن  
در آن جمیع میگویند مانند معده آن و اخبار سر صنفی آن گویند و صنف مکرر بد و صنف همه  
مکرر و در این مرتبه گفت از ایدیت در باطنی در طریقت نیز از امامان  
و در اخبار صنف گویند و اگر طریکی از این است علامت را داشته باشد حدیث  
و اعتبار این حدیثات را در طریقت محمل انکار کرده اند و غیر در صورت آن نباشد  
و صنف نداشته باشد و بر وزن آن معلوم نباشد و الله اعلم و اگر کسی بگوید که آن دارد  
شده باشد یا صاحب صنف باشد و صنفی که ثبت شده از این است حدیثات  
داشته باشد که حکم بر است آن میکنند و بعضی از علما گفته اند که معلوم نیست که یافت

نوادان

نوادان در یک از این است علامت را داشته باشد و بعضی از علما گفته اند که معلوم نیست که یافت  
صنفی آن اگر باشد و اما مشداید حدیثات برقی صنف در حدیث مذکور و نیز  
در کتب صنفی از حدیثی که روایت نموده که گفت از حضرت صدق ق ۴ پرسیدم  
که چه صنف از طریقت است و حضرت فرمود که حدیث از طریقت که قافیه نداشته باشد  
و این حدیث دلالت بر استقامت این حدیث بر صنف و است دارد و یکی از حدیث  
احادیث دیگر از حدیث که آن حدیث است و طریقت است که این حدیث  
در اغلب با هم میباشد و صنف از حدیثی که عینان و اعتبار را حدیث برار تر صنف حدیث  
و تمهیل امر شده است و نیز که روایت از معده نیز حدیث از حضرت صدق ق ۴  
روایت نموده که حضرت فرمود که بخور از طریقتی که قافیه داشته باشد و صنف  
از برار آن نباشد و از طریقتی که نوال نموده حضرت مثل سابق حکم را بیان فرمود  
و این حدیث دلالت بر آن دارد که اعتبار قافیه در حدیث میسر است که صنف نباشد  
چرا که صنف باشد و جود قافیه افاده صنف نمیکند و احتمال بعید در حدیث  
میروند که منظور از آن باشد که بخور طریقتی که قافیه داشته باشد و صنف صنف  
از برار صنفی مرعی است و این هم باشد یعنی جود قافیه و دلیل بر صنف میسر است  
و قافیه بخت جمیع میشود و الله اعلم و نیز در حدیثی که روایت از حدیثی است که  
بعضی روایت نموده که گفت از حضرت صدق ق ۴ پرسیدم که صنف از را  
میباشم و مرعی از حدیث میباشم میباشم کدام از آن حدیث است حضرت فرمود  
که بخور مرعی را که وف زنده و پروردگار بخور آنچه را که صنف نماید و بر و است  
بعد از آن پرسیدم که مرعی فرج زنده و مرعی میباشم و شخص بر وزن آن میباشم  
نمود فرمود که بخور مرعی را که قافیه داشته باشد و این حدیث دلالت بر اعتبار قافیه  
دارد و در طریقت تحقیق بر وزن آن نتوان کرد و احتمال اطلاق نیز دارد و نیز  
و نیز در حدیثی که روایت از حدیثی است که گفت از حضرت امام



ان شاء الله بر حسب کلام صنف از طبر و وحی صلا و حضرت فرمود که اوام نمود و رسول خدا  
 بر صاحب مجلس از از طبر و صاحب نامه را از وحی گفتند مردم چنین روایت نموده اند  
 که حضرت صاحب نامه را از بسج اوام نموده و شما فرمودید که از مطلق وحی بر حضرت  
 فرمود که یا ساجد بسج همه آن اوام است و ذکر هر بسج مذکور که صاحب نامه بنامد بسج  
 بدرست که رسول خدا هم فرمود اینها را که هر چه تمیز که از صاحب نامه باشد البته  
 باشد و هر چه غیر آن باشد البته ضعیفی باشد که این اوام باشد ماعمل بعد از آن حضرت  
 و وحی هم در رسول اوام همه موعود را اوام فرموده پس در این هنگام که از از طبر بر آن  
 را که هر چه داشته باشد و از طبر را که ناقصه مانند ناقصه کبوتر داشته باشد  
 مانند معدن آن بی اثری که ضعیف داشته باشد و آن صاحب مجلس بنام اوام  
 و ضعیف یعنی نسبت که هر روز میگفت مانند باز و وحی کبر و جرج و اسناد اینها و هر کس  
 که در حقیقت داشته باشد پس آن صلا و وبقا ناقصه و هر چه معلوم نماید حال طبر را  
 که بر و از آن معلوم باشد و همچنین هر طبر همه را که از شریعت مقدم حکم حقیقت  
 یا اوست آن از حجت دیگر منتهی ندهد باشد الحاقیت و این حدیث دلالت دارد  
 بر آنکه بسج بنام میبازد اما معلوم کنیم که بسج معنی داشته باشد و در  
 که حیوان حمله کننده درنده باشد فواره در طبر باشد که نای سازد و باز و وحی  
 و کما باشد که وحی درنده بنام بنز باشد و نیز حری و در آنجا اصحاب گفته اند  
 و این علامت و در طبر همچو الحال معترف و همچنین دال بر موت مطلق است  
 و الله العالم و نیز در نسخه کتب از این بکبر روایت نموده که حضرت صلا و  
 فرمود که صلا و از طبر را که ناقصه و ضعیف و هر چه داشته باشد و این  
 صریح در اعتبار احد اینها که نه بسج اصحاب است و الله العالم مطلب دوم  
 در ذکر بعض از جهانات که نفی برومیت آن دارد و از بیابان عقل و علم و معرفت  
 و کرامت آن اشتقاق نموده اند و بعضی که قائل بکرامت آن شده اند و در آن

امام محمد باقر

چند مسئله است اول آنکه طاموس و خاوی و مکی زنبور و پشه و خمد و از اجباب در وقت  
آن طاموس نیست و در کمال غایت جهور روایت نموده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند در آن  
طاموس که حاصل آن نیست خوردن آن و نه خوردن تخم آن و نیز در گوشت از سلیمان  
جهور روایت نموده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که طاموس از سوختن او و مردن او  
جمله بود پس مکاره کرده باز خوردن او پس او و معا ربیت نمود پس میان آن زن و او  
مرا لقمه نمود و بعد از آن تخم شد و در آنرا منی نموده بهر طاموس داده و بر کسی گوشت  
و تخم آن و اموات الهیست و خاوی مرغی است که در شب پرواز میکند و در روز چیر را نمی  
بیند و در روایت محمد بن حنفی اثر از حضرت اصفهانی که گوشت روایت نموده  
مذکور است و و طوطا که از جمله سوختن شده است و علی اثر از خاوی تغییر کرده  
اند و جوهر آنرا جفاف نیز تغییر کرده است و ضابطه این دارد پس از حضرت دو جهت  
وامت و زنبور نیز در آن روایت از جمله سوختن شده است و دارد زنده  
که گوشت و دوشی بود و از ترانه و در هر یک دین منج شده و سمیت و ضابطه نیز دارد  
و همچنین مکی پشه و کبک و خاوی که پرواز آنرا گویند و میگویند که آن حیوانیت  
که در شب نایاب می شود و گوشت آن را در وقت و در وقت می گویند که آن مانند کبک است  
و دو بال و ریش و در پرواز میکند و در کتب بعضی از آن و تدبیر آنکه آنرا زنبور  
خاک گویند که او مانند حبه نبات است و الله العالم مسئله ثانیه در باب طوطا حضرت  
و خطاب بن یزید فارسی و تدبیر طوطا مسلم و آنرا بوی زردار اصفهانی و عسکر الجبل و حنفی  
بنیام حنفی و در وقت معصومه نیز میگویند و بنابر سر لقمه میگویند و بنیام طوس  
این را بر میگویند و در این است آن قائل شده اند و محمد بن ادریس نیز در طوطا  
این نموده است و مشهور میان قاضی نیز میگویند که اگر است الهی و معصوم است الهی که در  
نویس از هی بنیام و در آن روایت نموده که او گفته که با وجود درخت حضرت  
صالحی تم نشسته بودیم که او مردار گذشت و در دست او طوطا بود و بر میگویند



بر جهت کمال تقوی و اوزار از دست او گرفت و چون ملاحظه فرمود که ذایع کرده بودند  
 از آن راه اعراف و غضب بر زمین انداخت بود از آن فرمود که ای جانم شما کرده شمار  
 ما بنیم یا فقیه شایسته یحیی که جز داد ما ندیدم لهذا خدمت کرد رسول خدا هم پس فرمود از کشتی  
 نشینی بر کشتی من و سوز و برنج و هر که دهد و حفظ بعد از آن فرمود بدرستی که دور  
 زان حفظ را در اموال از جهت تأمل و خوردن الهی بر آن گفته کرده بود پس بخت محرم  
 و بخت آن خواندن نوره فایده ای نمی بینید از آنکه میگوید و لا اله الا الله  
 و انیس حدیث صغیر القدر و بر ذوقی محبت نه از حق دلیل حرامت الهی میشود و انا  
 مستند قلیبی بکرامت بر اهل صفت و انبیا و صفی او در هر روز اگر از آن بگذرد  
 از برادر صفت چنانکه دانست و دیگر مؤلفه کار بنی موسی که در بیت مذکور است که او  
 گفته که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد در باب هر که ببرد بخلاف در صراط میباید  
 از آن احوال است خوردن آن فرمود که آن از جنس چیز نیست و خورده میشود و نیز سؤال  
 شد از او بر که حال است فرمود آن و ام است و بر بقی و او و بگویند با وجوده در آن  
 ماحله جمع و بره است بگویند با وجود آن گفته که آن جاندار است که کفایت از کبر و تنگی میانه  
 بر حق و بعبادت است ندارد و در خانه جایگزین و در حق جواب حضرت را در آن حدیث  
 بر عقب حمل نموده میجایان الاضرب نظر کنید تا شش برده نمانیم که کسی جز کتبش مجرب بود  
 بگوئیم از زور و تنگی که این چیز نیست که خورده میشود و یکی این صفت است با آنکه  
 سنده این حدیث است از حدیث سابق است و آن حرامت در حرامت الهی نیز ندارد  
 و در حدیث اول مد مد مذکور است و حال آنکه اهل اراضی با قائل بر کرامت آن  
 شده و دیگر اخبار را در بر صفت حذف نیز روایت شده با علامت اکثریت و فقیه  
 که مذکور شد پس جمیع این اخبار بر اهل نظر بکرامت چنانکه تا زمانه میجایان  
 اظهار است و یکی از اهل صفت از کلمات آن احوال مسئله فائده  
 در باب حکم و ارباب این صفت که صفت نموده اند بیخ طوری که در کتاب صفت قائل بر حرامت

از اصناف آن شده است و اجماع بر اعتبار و اجماع فرقه فقیه نموده و علامه در کتاب صفت  
 و بعضی از اراضی با تابع شیخ نموده اند و بیخ طوری که در کتاب فایده و تقدیب و استنباط  
 آنرا نموده دانسته اند و این بر اجماع و تحقیق در کتاب فایده در این قول تأیید آورده  
 و بعد بنی ادریس و بعضی از علما از آن جمله تحقیق علی الهی هر در شریعت قائل بتفصیل شده  
 اند پس بزرگوار سیاه رنگ با اعتبار رنگ را که در کوهها و فراها مسکن می نمایند  
 و کمال بعضی طوری را حیدر میکنند و ام دانسته اند و همین صنف ابلق را که دم دراز  
 دارد و نموده دانسته اند که چنانکه سیاه رنگ را که زان میگویند و غراب سیاه  
 می نامند و بعضی از متاخرین صنف از زان را که رنگ تر و کمتر رنگ را هم مکرر  
 نموده اند و گفته اند که آنرا خدا قیسم غلی صنفه و دان میباید میگویند و این  
 ادریس بزرگوار سیاه رنگ و ام را خدا گفته است و ذکر که چنانکه رنگ تر  
 نموده است اما دلیل قول بر متجمع بین در تقوی و تبیین از علم بنی صنف  
 روایت نموده که او در برادرش حضرت امام موسی برید از کلمات بنی اهل صفت  
 فرمود که خدا صفت چیز را از کلمات زان و نه نیز زان و در این حدیث و کلام  
 میراث است بر مجموع اصناف و نفس حقیقت و نیز در آن است از اهل اهلین و اهلین و این  
 نموده و در بعضی نسخ کلام ابو یوسف الدالط مذکور است و آن سهیل بن زید است  
 و مورد عنده در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام و در کتاب او آن حدیث را در کتاب  
 دارد و در حدیث حضرت در جواب سؤال از کلمات ابلق فرمودند که خدا صفت و بعد  
 از آن فرمودند که خدا کلام است از برادر تو کلامی سیاه را برین حرامت و بعضی ابلق  
 بنیت بگو سیاه نیز و ام است و تقصیر می توان ابلق و هر چند در وقت قتل و اما دلیل  
 قول بکرامت جمیع پس در تبیین سنده مشق از راه از حضرت باقر علیه السلام  
 صریح است روایت نموده و یکی نقیض مردم تره میکنند در برابر از رسول  
 از جهت نفرت کردن طبع و با نموده از آنجا پس چون بعضی چیز را خوش نمیکند











که طوقه داشته باشد و هر چه از آب شرب آب بنفشه را بنده بکشد و همه اصناف را  
از کبود و لپا و لعیق و سرخ پس دافق است مگر آنکه نذرتی است و در آن که سرخ است و در آن  
که سفید است و فاشه که از آب پراگنده و حاکم شتر مرغ و همچنین حلال است بکشد  
و همچنین کبک ماه و در آن که سرخ است و در آن که سفید است و در آن که سرخ است  
در خود هر کس خواهد که حفظ او کند که شکر در آب بکشد و در آن که سرخ است که در آن  
همین که شکر در آب بکشد و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
اصفا که در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
مستطاب و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
و آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
همین که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
عدا و تمام بهر سبب که شکر در آب بکشد و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
بعد از آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
تا بکشد و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
بیماران که شکر در آب بکشد و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
و اگر شکر در آب بکشد و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
و زربال او نباشد و لعیق در آب بکشد و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
مخفف خاک و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
و اگر که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
کوئید و صغره بنام که در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است

بنفشه

بشتر است و بسیار کم میکنند و مسکوک داستان بنام اسرائیل بنام و سرخه بنام و سرخه بنام و سرخه بنام  
و اینست لعیق و سرخه بنام و سرخه بنام و سرخه بنام و سرخه بنام و سرخه بنام و سرخه بنام و سرخه بنام  
کوئید و صغره بنام که در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
خس که در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
البیض که در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
م بنفشه بنام و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
عقاب است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
و کنگار و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
سرخ و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
مملک و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
از طبع و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
شب میزند و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
مژده و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
تا بهر که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
بکشد و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
و لعیق و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
حقیقت که در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
نزد و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
حلال است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است  
عاب و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است و در آن که سرخ است







آن در خانه افکار و در دست اما بزم کبر تران وارونده و رویت که فرسایند کاشانه  
 بال و است میهنای خانه اش و او منت خا از خا و اینست که می کند که با خانه  
 که حق تعالی بکافران عطا فرموده که در بزمی و جو و آن چندین خانه و سوس مانند و کلی است  
 که با حیات و انکاس آن باشد که از چندین خانه خا در می شود که هرگاه در روز و صبح  
 یک از آن خانه که در حد نموده تا اصل آن خانه خا در کرد و امکان است که با این اعتبار  
 باشد که در اوقات مختلفه جدا میکنند و باعث بیدار مردم می شود پس به هر سبب  
 هوامت می شود و در آورده که به خطی در فضیلت پیغمبر در آن حیوان است سموات  
 و تحت و موقت اوقات نماز و بیدار و معارف و غیرت و نماز و است پر  
 که با اعتبار این باشد که و آن که در پیش آن می بینند و معانی دیگر را جدا می زنند و چهار صفت  
 دیگر ظاهر است و الله العالم مسئله و اجتهاد در عقل اعتبار و الله به فضیلت خوردن  
 گوشت و فضیلت بعضی که شهادت بد بکار از آن جمله حدیثی که از پیغمبر علیه السلام  
 به نماند روایت نموده که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسید و بر آن بود  
 نان خورن در دنیا و آخرت پس فرمود که آن گوشت است ایامی که از گوشت و قول خدا  
 که در ذکر نعمت و مغربین در لبت میفرماید و یک طعم میباشند یعنی گوشت مرغ  
 از آنچه خوانند و آنرا گوشت یعنی از که ضعیف و مومنی که می آن دانسته باشند و نیز  
 در آن که از عیسای بن عبد الله علیه السلام از پیغمبر از حدیثی از حضرت امیر علیه السلام روایت نموده  
 که رسول خدا فرمود که گوشت سید طیقات در دنیا و آخرت و نیز در آن که از  
 مسیح روایت نموده که او گفت هر روزی که بخورم گوشت حضرت صادق علیه السلام که مردم  
 از حضرت پیغمبر روایت نموده اند که از حضرت فرمود که خداوند دینی مبارک  
 خانه بگوشت را بهر خانه که اهل آن گوشت بیدار حرف میکنند و بپزند پس  
 حضرت فرمود که راست گفته اند و لیکن مراد آن نیست که آن را بنهند و بپزند بلکه مراد  
 آن است که خداوند دینی مبارک را بهر خانه که خورده شود در آن گوشتها را و تا بخت برسد

در آن خانه

در آن خانه بپزند و در غیبت و بگویند که گوشت گوشت است گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت  
 مجید واقع شده و نیز در حدیثی که از پیغمبر از امام بن سالم روایت نموده اند که گوشت  
 صاف و خورده که گوشت پیر و پخته گوشت را برین خوردن گوشت باعث فریبند  
 و آنکه ترک خوردن گوشت نماید تا چهل روز بهر میوه و صفت او و هر کس که بداند  
 خلق او پس از آن بگویند در گوشت او ظاهر است که گفتی از آن در گوشت او و بلا  
 با طایفه سبب رنج و خلق او که در سبب دفع بی طایفه و بیعتی اند که با طایفه خائف  
 در شکر و حواس او ظاهر است باشد و باعث بد را خلق او شده باشند و محتاج است  
 که آن گوشت را از این گوشت که گوشت است و گوشت است و گوشت است و گوشت است و گوشت است  
 اقرب از آن گوشت و گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت  
 انشقیب سبب ترک خوردن گوشت و ضعف قوا و حواس و عقل و غیره قوت  
 و هیئت و حد و شکر و خلق که راس به ریاست است شده و بنده او و ضعیف گشته  
 ایمان قوا و طاعتی که کرده به پیغمبر ایمان و شنیدن از آن و بر هر قدر برین  
 پس از آن بر ترک خوردن گوشت تا چهل روز از این حدیث ظاهر می شود  
 و هرگاه که چیزی را شربت و موم باشد و کس را حرام و بنده او و باعث  
 قرب الهی و موجب ترقیات و مقامی شاد و پس حکم بپوشان او و حق تعالی بکف  
 حال نیست و حدیث مذکور در کتاب فقیر نیز مذکور است و نیز در آن که از  
 محمد بن اسماعیل روایت نموده اند که گفت مذکور شد در خدمت حضرت  
 امام رضا علیه السلام که از حال گوشتها پرسید گفت که گوشت بهتر از گوشت بر نیست پس  
 آنحضرت بخی نظر کرد و فرمود که اگر ضعیف میکرد و خداوند گوشتها را گوشت  
 میشد بود و آنرا میفرمود و آن حضرت اسماعیل را و چند حدیث دیگر فرمود  
 با این معنی و وارد است و نیز روایت که از حال گوشتها نیز آمده مذکور شد  
 که گفت که بهتر است گوشتها را گوشت خا که است پس حضرت امیر فرمود















در باب حقیقت حق تعالی بنده ذکر نموده اند که باید بدو است مصلحت بدانان بسته نشود باشد  
و این را که هم از اخبار سابقه معلوم میزند و زیرا که در آن اخبار حکم حق معنون مطلق وارد شده  
و لکن در روایت مذکور است از عیادت ابن عباس از ائمه اطهار در بران و از آنکه از حضرت  
صالحی و در روایت نموده در باب حق تعالی که هر که از او در بر رخ مرده اخفرت نموده  
که اگر آن حق تعالی بدو است عیادت را پس با کمال نیت اخفیت و این روایت  
در کتب ضعیف اندک اما معنون آن از اخبار دیگر نیز مستفاد میزند و اخبار وارد شده  
در نه از اتفاق مجاز از مینویز مقدار است پس اجتناب از حق تعالی در میان  
بنده نشود باشد از نظر احتیاط و الله اعلم صحت آن است در تحقیق گوشت  
مشبه بدانکه هر که گوشت را بید و بر او مشبه شود و آن آیه مذکور است  
یا مینویز مشبه بهی الامحاب بعد بوضوح و در جمیع اخبار آمده اند انیکه است که گفته  
انرا و میگویند از آن بر آن حق تعالی پس اگر بجای و رت آن در هم کشیده و منقبضی شد  
که حق تعالی و منبسط گردیده مشبه است اما محقق در شرایع و علوم و اخبار  
کتب خود این حکم را در اکثر قبیل داده و ظاهر اخفیت و واقع است و مشبه است  
در این حکم حدیث ثقیب است چنانکه مذکور است از ثقیب از حضرت صوفی علم  
او است نموده در باب هر که که داخل شود و فریاد را پس برسد در آنجا که گوشت  
که بدانند آیه مذکور است یا مشبه است حضرت فرمود که بنده از آن را بر آن حق تعالی  
پس در منقبضی شود پس آن ذکیست و هر چه منبسط شود پس از مشبه است حدیث  
و ثقیب اگر چه مشکی است و اما بعضی بر آنست که اول او است نه شقی ندارد  
و اما مشبه است بهی الامحاب بر آنرا را میکنند و نموده حکم نموده است آنچه مذکور است  
از معنای از حضرت صوفی علم روایت نموده که از حضرت امیر المؤمنین علم  
معدن او نموده در باب لغوه که در راه اخفاده باشد و در آن نان و گوشت  
و پنیر و تخم مرغ بپا باشد و در آن کباب و نیز باشد حضرت فرمود انک انرا را

三

بقیت در آورده به حرف رس شد زیرا که مانند خدا می شود و ثبات ندارد پس اگر  
حدا صیان معلوم شود و امتدادها را کینه بقیت آنها را با وجودنا بندش می کشی نمود  
که بر ما معلوم نیست که این نیز ممکن است یا نه و بر حضرت فرمود که مردم را  
کشور که وجود را حل آنگذات الله حقیقت واقعی همان برای آن معلوم شد و لایق  
و چه تا می شد که کما که کونست مظهر را بدون امتحان و آزمائش توان خود را پس  
با وجود آزمائش و وجود قرینه بر تذکیر بطریق اولی از این حدیث می آید  
که ما که در معنی تلف اند و ما که آن می فرمائید می بیند که بدون اذن  
حاکم شرع از این بقیت در آورده و در زیر مکر فرست و تصرف در عی می نموده و بعد از  
صعود ما که بقیت را با و داد و می تواند که بی بند و بار اذن عام از این حدیث  
نیز مستفی می شود و الله اعلم و دیگر از مؤیدات آنکه در حق و بیست و بیست از قرین  
عبد الملک کنایه است و ابی خود که کونست نذال کردم از حضرت بر ما در باب  
روغن و غیره از اندر زنجیری مشکی رویم جای بهم آید تا بعد از این حدیث  
آیند را که علم دارد که و ام آن محفوظ اند خود را از او بفرماید که ندانم  
آزادان اینک علم حاصل شود از آنکه و ام محفوظ بود شد و حدیث و چه تا می شد  
کونست که یافت شود علم حقیقت بدون آن حاصل نیست پس باید بگویم این حدیث  
توان خود را در حق که معلوم شود می بیند آن و وجود قرینه بر تذکیر  
بطریق اولی و مستحق نیک بگویم سابق قائل اند و حکم بر مستقیمت بدون کونست  
مستقیمت می بیند آنست که زوال حیات معلوم است و اصل عدم تذکیر است پس  
که می بیند و حرام باشد جواب آنکه از این اصل با اخبار و فرائض و حکومت حلیت و حاکم  
می بیند اند نمود و قطع نظر از اینها نیز اعتبار کردن این اصل فایده از این که نیست  
که زوال حیات با لبس مستفاد تحقق بیند بد از ذی و رضی و غریب و نقطه امکان  
و قریب از اینها هر یک مرتبه است و هر معنی که نقد آن نسبت به ذات محلی است



فان علی و الله العلی عقیقین اهل و سبب کماله در بیان آنکه گوشت مذک شمرده شد  
و میت مشهور شد و اینها خلط جلد یک مرتبه نشوید و هر که دارد بیان آنجا را اینست  
تلف نموده و در اکثر احوال دانسته اند و چون آن گوشت را در اجتناب از آنرا واجب  
نموده اند و در آنست اندیش آنرا بکسر حلال دانند و بر او عقیقه سخته اند  
چون این را با عقیقه مالک قصد هیچ ذکا را نباشد و این را در بی عقیقه نیز هیچ آن  
مطلق نموده و شهادت در و روستی ابراد اعتقاد نموده که شرعاً امتحان و کزنایش  
آن نموده با شش مثل گوشت مشبه الحلال که پیش از اینست که کور نشد پس اگر چه منوط  
شد و میت و واجب اجتناب و اگر چه منقبض شود ذکا جائز الاصل باشد و ممکن  
قول اول که حرام است و در جواب اجتناب اول آنکه واجب است اجتناب از میت  
و متعلق نیست آنکه آن مکروه است از جمیع و غایت در اینست که حضرت  
پیغمبر فرمود که جمیع نیش من حلال و حرام در یکی حکم آنکه عقیقه میکند و حرام بر حلال  
پس چه بقیه آن حرام میشود و باید از همه اجتناب نمود و در مانی عقیقه میت  
حرام باشد که حلال جمیع شد پس عقیقه بر او میکند و حرام میکند آنرا بقیه و مستحضر و بعضی  
از متاخرین بر اینست که عقیقه حرام نموده اند اما بر اهل بیع و حرام اجتناب  
از میت در حال عقیقه بلکه آنچه مسلم است در حال اشتباه عقیقه اهل همه جائز باشد  
زیرا که اهل میت را میت هر چه خواهد آمد و آن جائز نیست اما آنکه در اجتناب  
نمود پس مسلم نیست و اما بر حدیث بنابر اولی بعد از حقیقت نموده و با عقیقه  
که حرام بقیه نموده شد و تقسیم محمول که حرام نیست شود که اگر عقیقه میکند  
حرام را حلال نیز حلال غالب بر او میشود و غایت آنکه عقیقه اینست روایت معارضی  
با آنچه در بیع شد و عقیقه بر اینست که روایت نموده که حضرت صدوق  
فرمود که اگر چیزی را که در آن حلال و حرام باشد پس از بر آن حلال است  
از همه اوقات تا آنکه بشناسد حرام از آن را بعینه پس و اگر در آنرا

و جواب

و جواب اما ابرار و بدین دینیه میدان گفت که هر یک از اینها مشبه نجس است که میت  
باشد و مشبه نجس در حضور نجس است پس هر یک از اینها گوشت نجس است و هر یک  
و اما در تفاتی پس باید که همه اینها حرام باشد مگر آنکه کسی منع نماید بلکه حرام است  
و نجس را حرام چیز که در راه اشتباه نجس حکم نجاست آن نموده اما اینست که از الحلال  
نیست و اما از ابرار و روایت پس از اول دانسته آن حدیث معتبر و نظر  
با اتفاق معتبر آن و از آنجا دانسته آن محل حذف ظاهر است و از آنجا  
با عقیقه حکمی است و عقیقه عقیقه بنابر بر عقیقه صدور عقیقه مشبه حرام معلوم  
شد که اگر چه گوشت گوشت حرام در اینست که عقیقه حرام است بر ما هر گوشت که در بازار آورند  
که متاخر اینست که از اینست که عقیقه حلال است بر ما هر گوشت که در بازار آورند  
تا وقتیکه خلطی معلوم نشود آن که عقیقه حرام در مانی عقیقه اشتباه در حضور  
و الله العالی و اما مشبه اگر چه در حرام بیع آن محتمل است آنکه آن کو بیع است  
همچ از جمله روایت نموده که گفت شنیدم از حضرت که میفرمود هر که عقیقه  
شد و مذک بعینه بفرود آمد اما آنکه آن بکسر حلال دانند میت را و کفر و وقت  
از او نیز در بیع و بیع بعینه صحت کالهی از جمله روایت نموده که گفت  
از حضرت صدوق است سوال نموده اند با ب مردی که گوشت مذک دارد و آن  
مردند که نموده از آنرا جدا میکند داشت و میت آن را نیز کور میکند داشت بعد  
آن میت و ذکا خلط جلد یک مرتبه نشوید و عقیقه عقیقه عقیقه در اینست  
چه کند حضرت فرمود که بفرودش آن را بکسر حلال دانند میت را و بقیه آنرا  
خورد پس بدست که با کس با این معامله نیست الحدیث و حجت اینست و در بی  
آنکه چون علی غیر و احد من کند اینست اخبار را طرح میکند بعد از بیع حلال  
میکند زیرا که بیع میت عواقب اصول مذموب صحیح نیست و از حضرت رسول  
حدیث که فرموده که هر که عقیقه هر چیزی را که حرام نموده و بقیه آنرا نیز حرام



باشد و جواب اینست که در این بر تقدیر اصحاب و غیرت یا آنکه این بیع معتبر نیست بلکه محسوب  
بیع دار چون چیز میدهد و در مقابل قیمت میگیرد و غرضی از تعلل بیع مال از بیع کار  
و تخلف نیست و این این جواب زیرا که هر مصلحتی که در حقش مانع از بیع باشد بر مصلحت  
و بر عود آن که باشد از تعلل بیع مال از بیع کار و عود آن که از بیع کار نیست بلکه  
و این که عاقلان بیع را بیع را بقبولند و بیع را بقبولند و بیع را بقبولند و بیع را بقبولند  
نیز زیرا که قصد بیع بجهت اینست که آن را بفروشد و عود آن که در حقش مانع از بیع  
داد و در بیع بیع موافق اصول مذکور است و این بیع را بقبولند و بیع را بقبولند و بیع را بقبولند  
و این قصد توان فروختن با آنکه بالاتفاق جائز نیست و اما احتمال شهید  
در ذکر این جمله قوی است و در روایتی مذکور در مالک بر آن ایضا و عود که انیم  
قیاس ضمیمه الفارق زیرا که در مائنه فیه نیست مثنوی نیست و اجتناب از آن  
و اجتناب بحدیف است و اولی که امر در اینجا نیست که یا بیع یا بیع یا بیع یا بیع یا بیع یا بیع  
نیست و این این امر از بیع زیرا که این بیع قیاس نیست بلکه استخراجی است از حدیث  
برابر و بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع  
الانقضاء بعد مدت شرعی و اگر چه بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع  
و اجتناب از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع  
فقد عود اند و در اینجا بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع  
بمطلق السعال ان و ام حش بیعت ان بیعت و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع  
که از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع  
و امثال آن و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع  
و این بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع  
اصول دانسته و علامه حارز نموده که ممکن نیست حمل این بر بیع و بیع از بیع و بیع از بیع  
بر حقیقت بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع و بیع از بیع

عشق

عقبت نمیکند پس باید که اقرب جوارات محلی شود چنانکه در علم اصول مقدس و اقرب  
جوارات در این مقام حرمت مطلق العتق و تصرف است پس العقال آن احد  
جوارات نباشد و حقیر نیست و ای این طایفه را بر آنکه و عدوانه متبادر از سق اید و  
اکمل باشد از غیر است چنانکه در اید و وقت علیکم السلام گفته اند که متبادر حرمت و حر  
امانت است پس با اشراف العتقات بر اصل امانت و توبه باشد تا از ویل خارج ثابت شود  
چنانکه اخبار و اهل بر منع از مطلق انقاع یمیم بسیار است از جمله در حق و بیت ز  
ساعت بنه مردان روایت نموده که گفت سوال کردم حضرت را از پندهای انقاع  
که انقاع برده میشود یا نه فرمود و فرمود که تیر انداخته باشد و بسم الله گفته باشد  
پس حضرت انقاع بیعت آن اما بیعت یمیم پس نه و نیز در حق و بیت و بیت و بیت  
چون روایت نموده که گفت مرد را از حضرت صدوق عم سوال نمود از حال بریدن  
و بهار کو لغندان حضرت فرمود و در اندازد هرگاه مقدور احدی مال باشد  
بعد از آن فرمود که در کتاب فیما معنا مذکور است که آنکه قطع میشود در حیوانات  
از آنکه منتفع نمیدانند و نیز در حق و بیت و بیت از جان بی غیر روایت نموده  
که گفت گفت حضرت صدوق عم که آیا بپذیرد زحمت انقاع میدان برد حضرت  
فرمود نه گفتیم که بار بید است که بپذیرم گوشت بگوشت کرده پس فرمود که چه بود  
براهل این که گفتند و فرمود که منتفع نمیشوند تا بگوشت آن انیمه منتفع شوند به  
پوست آن یعنی نیز چرا انداخته اند به حرف هرگاه خوردن گوشت آن ممکن  
نمید بود بسبب انیمه مرده بود و بابت بیعت انداز میکنند و از آن انقاع برند  
و این فایده حکم است حضرت فرمود که آن کو گفتند آموخته و حضرت معز و  
پیغمبر فرمود که گوشت خوردن و گوشت گوشت آن منتفع است پس در این است  
از راه و از راه مرده پس پیغمبر فرمود که چه بود براهل این که گفتند  
و فرمود که منتفع نمیشوند گوشت آن از راه و از راه انیمه منتفع نشوند بیعت







خلف  
سهر کوینه  
از جرایان  
کوتاه فست  
شده است  
و سحر است

طاهر که قدرت ظهور را به سبب دارا و قوام نبویان به و آن جنبه باشد و شکر باشد تا آنکه  
در مسافت و غیره فرموده که درین همی است و لیکن اهل لغت گفته اند که درین کثرت  
در اول که هرگاه قطع شود و سببش در آنجا نباشد دیگر عند بعضی باین معنی و بی ادبانه  
که در کثرت بسیار که از آنرا و شکر که نباشد دیگر ذرات الالهی و آن اصول گفتار است  
مستقل بعضی در کثرت مراد به آن در حیوانات و بعضی در امثال انبیا که بخار در  
ظلمت باشد و دیگر خورده و سبب و آن چیز است در وسط امثال خاکستر است که باشد  
بکرم بقدر خود در خفا و دیگر حدیثه نیز اصل و مرکب جسم که بهیئت است آن است  
نه نام و نه شیخ و نه شیخ و نه از اینها حدیثه در آنرا که در ده و آن سرعته ذکر نموده  
و آن به سبب تخریم اینها از راه شدت باشد و الله جل و علا که این است و اخبار  
دارود و در این مقام ضعیف است و شیخ ضعیف است و الله حکم تخریم طهر که شیخ  
خون فاسد است و قصبه انبیا نموده اند و سقوض نیز از آنجا اند و سبب  
مرکز از هر دو در سبب نایب شده و تخریم طهر و قصبه و ضعیفی و دریم  
و آن نه را و این سبب را خورده و طهر و آن نه و عدد و نخاع و رحم و قصبه  
و اینچنین را مکرر دانسته و علامه نه که حمل نموده که است در کلام او را بر کرم  
نظر بکثرت السحر و لیکن علامه نه در مختلف خورده و طهر و خون و قصبه  
و قوت و نبی و روح و ملایه و مراره و میثمه را و این دانسته و بعضی را حکم که است  
نموده و طهارت علامه کرده و دانسته اند خورده و کلبه را که که نباشد و هیچ  
خوردن که را را و از آنجا و خورده را و آن که لایق نیست که از طرف با در اول  
برآمده و در کثرت کلبه را است مراده معنیه مذکور است معنی باینکه طهر  
شدن بول است و سبب که است عروق طاهر را است اسعیل بنی مراره که مذکور  
میشود و سبب که است از آنجا و در لایق طهر و طهر که خورده آمده و اما  
اخبار و از این مقام از اینها نام که گفته در آن کتب از اینها با غیر مراده

از بعضی ای

از بعضی ای ب خود را است شد که قدرت صیقل نموده که بخورند از کوه سفید و چیز را  
زنگ و هم طهر و کجاست و علیا و عدد و قصبه و نبی و مراره و سحر  
چون کثرت که درم ناکثت و مراد خورده و آنرا اینها در چیز دو حدیث مثل هر حدیث  
و تحقیقی که گفته نیز دارد و نیز در آن کتب از اسعیل بنی مراره و است نموده  
که اخفرت نموده بخورند از شتر و کوه و کوه و غیر آن از جمله که ماکول است  
زنج طاهر و با طهر آن و قصبه و نبی و میثمه و آن را در لایق طهر که  
آنکه آن خون است و عدد که غذا که در کجا می باشد و عروق و نخاع که مغزیست که  
در میان است و این است و مراره و حدیثه و خورده که در دهان می باشد و خون  
و این حدیث مثل برده و از ده چیز بود و الله الا فقال و نیز در آن کتب از اینها  
بجز در نظر را است نموده که حدیث حضرت امیر بر قضاها پس نیز از اینها  
از و وقتی گفت چیز از کوه سفید را خون و عدد و از آنجا غذا و طهر و کجاست  
و ضعیف و قصبه پس بعضی از قضاها عرض نموده که حدیث طهر مثل کثرت  
چرا این از آن فرمود حضرت فرمود در کثرت از نبی و طهر و طهر و طهر و طهر  
منه و طرف از آب تا آگاه سازم ترانق و است میان اینها پس او را نموده  
حکمر و علامه و در طرف از آب پس حضرت فرمود که بکافیه و سبب حکمر را  
و لایق طهر را پس فرمود که از آنجا در در میان آب پس بکافیه است  
چون از آن چیز که نه و سبب نه طهر و رفت هر چه در میان آن بود و با  
ماند بدین در کجا پس حضرت فرمود و سبب کثرت میان آنها و حکم کثرت است  
و طهر خون است و امثال اینها از اخبار نیز است و مقتضای مقام گفتار است  
باینکه طهر ذکر کرده اند که اگر بر این که کثرت طهر را که کثرت پس اگر طهر کثرت  
دارسته باشد و ام می شود آنچه باقی تر از آن باشد زیرا که خون طهر را  
رسیده و بعضی است آن می شود و آنرا آنچه باقی تر از آن رسیده و آنرا می شود



[illegible]

۱۲۸

دایم که در آنرا حضرت فرمودند و دست نیدارم اینست کار را هرگز تر پشت یکی جز در  
 اینها را که اگر اندر در هیچ کس نگویند آنرا احدی است الله العالم یعنی بیستم از حرمت جسد  
 اعیان نبوت باشد هر کس بخی و جفایی در طاعت کند خود را بد و بی ثواب و امانت  
 از مکر است الله تعالی غایت در طاعت الله متکی بول و غیر آن یا آنکه بدن کافر و غیره  
 اهل ذمه باشد بطعام برسد و در همه اینها مواته آن طعام نجس و اهرام است و الله  
 یعنی جهاد هم از حرمت جسد فرودن کلی و خاک و کلوغ است و آنکه اهرام  
 بجای و طعنی مستغنی و شوال آبرار یکدیگر است که از اینست بلکه عدم قبول  
 آن برار بفرار جوار چون الله است و امثال آن که از حرمت اما احتیاد وارود  
 در اینست اما پس در نه و بیست و یک بنده هیچ عا الله از اینها بیست و نه از حضرت  
 صادق هم روایت نموده که حضرت امیر فرمود هر که اهرار کند در خوردن کلی  
 پس تحقیق شریک شده در خوردن نفس خود یعنی در کشتن نفس خود و نیز در غصب  
 و بیست و یک بنده از شمس بنده سالم روایت نموده که حضرت صهرق عا فرمود  
 که حق تعالی کرده است که آدم را از کلی پس وای که در خوردن کلی بر ذریه او و نیز در نه  
 و بیست از بعد بنده بعد روایت نموده که گفت لئول که درم حضرت رضا عا را  
 از کلی فرمود که خوردن کلی و اهرام است مانند مینه و خون و گوشت خوک بکر کلی  
 قبر حضرت امام جعفر عا پس بدست که در آن نفاست از هر کوفی و امنه از حضرت  
 و نیز در بیست و یک بنده از بیست و یک بنده از حضرت صادق عا روایت نموده که حضرت  
 فرمود که فرمود حضرت امیر عا که مردی کل میخورد و میخوردت نه فرمود او را  
 و فرمود که خداوند او را در کعبه در بیدر خندان باشد که مع کرده بکلی و ملک  
 نفس خود و نیز در نه و بیست بنده از بیست و یک بنده از حضرت صادق عا روایت نموده  
 که حضرت امام رضا عا عرض کرد که کدام خاک و اهرام است و خود خاک و کلوغ  
 و ظاهر هر یک از اهرام بخار است که بر او رسیده یا خورده یا دیگر نشسته و الله العالم



[illegible]

10

می شود و باز او بر از آن دانسته و این که در آن روز سه و غفلت داشته  
بر او و بیست و نه روز در آن که کس نتواند که بگوید که در آن روز سه و غفلت داشته  
نماید و اگر را نوشته می شود و بر او آن ذکر و این که در باب الحجاب سجده بران در آن  
و همراه در آن آیه که از خوف و مکر و مات و در باب کف و ط کردن آن  
یا صراط مستقیم و کذا و این که آن بابت در قریه اخبار دارد و در آن و الله العالم و اما  
کل آدمی پس آن طریقی و در وقت که از ریشته می گذرند و خدای و منصف  
بسیار بجهت خورن آن و طوطی کردن و بوییدن آن در کتب طب مذکور  
و احباب نیز بجهت نفع بسیار و احتیاج مردم بآن حکم بجهت نمود و انداختن باغی  
رخه اند و از آنرا صورت احتیاج و اخبار طبیب ها و آن که قول او مفید طبع  
باشد بفع آن یکی لازم نمیدانند اخبار و در آن بگوید و وجود بدیل بخوبی  
ندارد بآن میکنند و شیخ طبرسی در کتاب معیاری در رد وایت نموده که از  
حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از حکم کلی از من آیا اخذ نمایند بجهت عضو شکسته آیا  
صلوات اخذ آن وقت فرمود بآنها نیست بآن بدتر که آن از طبعی قبول  
القریبی است و طبعی نیز صحت است اما کمتر از آن و این حدیث ضعیف  
سند او دلداده و بعضی از علما را را از آنست که ندانند بکلی از من است  
مگر در صورت احتیاج و در آن اخبار و در آن بکلی قول او را می شنود و این  
الاصح است و الله العالم و در آنچه از روایت آمده سه و غفلت داشته بداند هر چه  
قدر قلیل و کمتر از آن گفته یا مفرجه بآن باشد و در ظاهر پس مطلقان و اما  
اما اگر کبر از آن گفته یا مفرجه باشد پس خوردن قدر قلیل از آن که این امر نداشته  
باشد و اما بجهت مانند تریاک و قهوه و غیره و احتیاج و امثال آن چه قدر مفید  
از اینها گفته و اما در کتب قراط و غیره این بگوید که باشد که طبیب بخور  
اینهار در میان او و به صلاح آورد که قدر بسیار از آن هزار مرتب ندان



وام فخر الله خلد الله ان الله سبب موت اینه وضا طان اهلک یا اضرار حق پس  
هر قدر در مقله انواران باشد وام و الله فله و اینم بیا مختلف بشود بافتلاف  
سوم و قوت و ضعف و اختلاف مزاج و در قوت و ضعف و کیفیات و عوارض  
و اشغال آن و اینم مقله بخوبی یا اخبار و جوی حاصل می شود و مشداید حکم اجماع  
اصحاب و بعضی قدر و در اینم باب که در جواب لفظ نفس منع از انکار آن  
در تفسیر و الله العالم مطلب و قلم در بیان مومن تابع و در چند نوع  
نوع اول که از عوارض تا به شراب و مکران و بعد از آن وام و هر مکرر  
خواری از انوار گرفته شود که در عرف انرا میگوید بنده و خواره از فرما که انرا  
بنفید میگوید بنده یعنی نواز و کبر و موهبه و سکون بار که نقطه حکمت و ذال منقوله  
و خواره از عمل که انرا بنده میگوید بنده و موهبه و سکون بار و نقطه ذوق  
و فتح آن و عینی مملو و خواره از مومنین که انرا بنده میگوید بنده یعنی نواز و کبر و  
و عار و نقطه حکمت و عینی مملو و خواره از بنده که انرا میگوید بنده مکرر مع سکون  
از ان منقوله و در ان مملو و تفسیر مکرر شراب جو در حدیث دارد و بعضی  
انرا شراب در دست تفسیر کرده اند و شراب جو را جمع گفته اند بکبر و فتح  
عینی مملو و دیگر از هر چه گرفته شود مکرر عینها افاض پس موت آن خود را  
اهل السلام و در قرآن مجید مذمت آن دارد و جناب از ان و انیکم و الله  
است کنه بزرگ واقع شده چنانکه در مقدمه ان راه بیان شد و اخبار بسیار در این  
باب نیز دارد و شد چنانکه کلینک در نه از حضرت صدوق قدس علیه السلام روایت نموده  
که فرمود بدینست که شراب جز در آن سه همه که آن حق و کلیه بر خفته و بدینست  
و اینها فرمود که اگر دانسته شد و جمع شود و معاصر در خانه مقفی و کلید ان شراب  
و اینها فرمود که تا زمانه نکرده اند خدا را بچیز که سخت تر از شراب مکرر باشد  
بدینست که شراب خمر خاز خود را ترک نماید و قصد ناموسا ما و در خواهر و خور

خدا کند

خدا کند و عقل که شریف ترین این است و از و زانی کرد و الله و نمود که شراب  
خمر از ترک نماز بدتر است چه بر شراب خمر میگذرد و در حق که خدا خود را احیا  
نمیشد و الله و فرمود که حق تعالی در نماز مبارک از شراب مراد میفرماید کار بر او  
مکرر کسی اهل آن شده مکرر دو صاحب شایسته یعنی از کشته بزرگ و طبع  
و عینه حق فرار اینم مسامحت بعضی صاحب بدعت و عارف نماز جماعت را  
و اینها فرمود که رسول خدا فرمود که کسی داخل کند بعت از عروق خود را اند که  
از آنکه محبت کند او مرا بسیار آن معنیست پس از خدا بر حق آن عرق و عینه  
لغت نوع از عذاب و در اخبار آمده که رسول خدا صدام لعنت کرده است و ده  
نفر را بر شراب زود شسته و خریدار و خریدار شده بر او و او را زود شسته و خورده  
زده بر او و ساق و مستحق که بر بردارنده و بار برداشته زده بر او و خورده  
فقیه آن و در خبر دیگر آمده که شراب لعن الله علیه و از امیر المؤمنین  
مرویت که فرمود اگر قطره از شراب بر چاه پس از آنکه از آب آن چاه را پر  
کنند و در چاه آن مناره بنا کنند یا بد آن مناره از آن کعبه و اگر قطره  
از آن بر ریاز پس دریا بخشد و در چاه آن کینه بر وید کوفته ان خود را  
در آنجا بخراشد و از انبیه عمر مرویت که گفت اگر داخل شود انکشت خمر شراب  
عالم انرا قطع نماید و از رسول خدا مرویت که فرمود بحق اخذ ان که مرا  
براست خلق و نکرده که هر که بکثرت از شراب مکرر بخورد تا به لعل نشانه روز  
عاز و در قبول نباشد و اگر بکثرت از آن بخورد تا بکشد و بهت بدین عوارض  
او مقبول نکرده و بر خدا واجب است که بر حق نکرده انرا قبول نکند  
یا رسول الله م روعه الجنان چیست فرمود خون و ریح و جگر است که از شراب و خمر  
آمده و در او از او و در او و در او که فرافردن عین انرا مقبول نیست جمع نکرده  
و عوج زنده و فرمود بخدا قسم که شراب لعن الله علیه و از امیر المؤمنین مرویت که



افتاده و در این اثنا در سبوت کرد و به توبه پیش کشید که اهل جمع از او متذکر گردند و در وقت  
 مردن در قبر و در وصیت تشنگی باند و از سر ای فریاد العطش زند تا به در دهند و بار  
 از آب چون در زمیست یا مسی کفاخته و چون خوابد که بشناسد بویست و کشت رو  
 و به او دهن در بریزد و چشمها را دراز کند به برآید و چون بخوراش و اما در او پیرود  
 و در مسکن الله بیاورد و در آنکه منظر از ذکر منافع شراب آید شریفتر بقرین رسد  
 پس در آن بود و الله در آید و ذکر نکردن آن اولی و چه چیز که مستغرق در قول نادر  
 و غضب ملک چهار و فضیلت در دارالقرارد و در لوا معین و ابرار و در قول  
 در ملک فخرت و الحقیقه و نفسی لایعنت نباشد و در دارالعباد و انفس کلهم  
 بد آنکه در باب عزت و عظمت شراب در شریعت بقیه و در بید و السلام و در قول  
 قول اولی که پیوسته عدل بوده و مردی که شراب آن مشغول بداند تا بعد از آن  
 حضرت مقدس بنابر حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 زنده اند اول آورده اند که عبد الرحمن بن عوف جبار و عدوت نمود و در آن  
 محفل شرب جز مشغول گردید و در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 هر که اعتدال کردند و از نماز سوره حمد بخوانند و در چهار جبار آن حذف خوف  
 نفرمود و پس آید لا تقربوا الصلوة و انتم کما ررتم که دلیل بر بقی ابواب آنست  
 آمده بعد از آن حرام شد و هر که این عمل را از زید بنسب ارفع نقل نموده اند  
 چنانکه در تغییر بعضی نیز مذکور است و هم آورده اند که عقبان بنسب مالک  
 جبار از زید بنسب ارفع نقل نموده اند و عدوت کرد که در جمله این بود و بعد  
 الموقامی چون شراب خوردند و سر از باده ناب کرم شد و از آن فریاد  
 کرده و در این مصداق انوار الخصال علیه السلام مذکور است و در حدیثی که در حدیث آمده  
 ناکه شورش بر زبان بعد جبار شد که در آن جهت انصاف بود پس در حدیثی که در حدیث آمده  
 آنجا حاضر بود و در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده

کردند

بودند و عمر بن الخطاب در نزد رسول خدا گفت با رفقا یا بیدان کنی جبار را شارب بیدان  
 شاف و او در حال آیه انما اهلها آخر نازل شد و ام ندیدیم آورده اند که چون آید  
 و منبر عزت الخلیف الاغصاب تنه و من منکر آورده اند که نازل شد اهل السلام بنیان  
 صلیت شراب بخوردند پس عمر بن الخطاب بدو میبوی و کرد و پس از دهی ب  
 از حضرت مقدس بنسب استغفار نمودند و آیه سیفونک منی اخذوا نزول ابدل  
 یافته بعضی بعضی در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 و منافع الناس را نشات اعتبار دانسته بخوردن آن مهارت کردند و مقدس را بنسب  
 قول است و روایت کافه از آنکه حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 از خود را شربا اگر من نفعها اعماسی کردند و حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 از جمله شربا نیست که اجتناب از آنها ضروری باشد و حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 تکلیف بر این است که بزرگ و بوقوله و منافع الناس پس فرمودند آیه که در حدیث آمده  
 از آنست و هو قوله ثم انما اهلها المیر و الاغصاب و الا سلام برمی من عمل الشیطان  
 فاصبقوه فکلکم قتلون و در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 آیه انما یرید الشیطان ان یوقیع بینکم البغضاء و البغضاء فی کفر و المیر و البغضاء  
 و ذکر الله و عن الصلوة فکل انتم شربون و فرمودند که در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 و ثانی است پس در این آیه امر باجتناب از آن نموده تقریر عقاب و حدیثی که در حدیث آمده  
 کرده بیان نموده که حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 آیات نشانه را بقوله قل انما یرید الفواحش ما ظهیرت لها و ما بطی و الا انهم و البغیر یعنی  
 و چون حق تعالی خداوند که امر بر بندگانش فرض کند و میفرستد قدر از آن را بعد  
 قدر در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 و این را در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده  
 قول دوم آمده در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده



بلکه پیوسته بر کرم و در آن زده تا این زمان و بر اینهمه قولند چه در علم الهامیه  
 بجز شریکه قطعی پس جواب از قول ائمه است منقول ایشان با وجود منع  
 سند دلائل بر مدعیان رد و چه در هر یک فقره در وجه اما وجه اول که تقیته  
 عبد الرحمن بن عوف از تبیین از قریب است بر پایه مفسر میگوید علم آنکه که اول نازلند  
 در جمعه در ولایت که در بخت میری است از آنکه فقره بعد از آن  
 نازلند و استدلال کردن این در صورتی که از آیه شامیه دون اول که اول است  
 و بر سر رد اما وجه دوم از ادله و اعلام نامه دیگر هرگاه است که علم این بگوید  
 در وجه روایات حرمانت حضرت قریم آن که نام می آید از آن متمنع گردیده اند  
 بر بزرگان و اعیان الامر بوده و اعتقاد بر قریم آن نداشته چگونگی او را میگوید  
 قریب باین صورت شراب نماید اما وجه سیم که گویند معارضه بین جیل و عمر و جمع  
 از احادیث بعد از نزول الثمرات المتفق و المستند از رسول خدا نموده اند که  
 اگر سابق بر این حد دل بوده آیه الثمرات خود مغروریت بعد باینکه عمل کردن  
 بدان بر این که در آن باشد و احتیاجی استوال نداشته باشد پس استقامت این  
 کاشف بر آنست که سابق و ام بوده بسبب نزول آیه الثمرات که موهم حقیقت است  
 دین را منقطع نسخ و تکمیل ماضی شده از آن حضرت استوال کرده باشند تا باینکه  
 که آیا بر وقت خود با قیامت بر وقت منقطع گردیده خلافت و این از بیانی استوال  
 این است و بدایت و اما حدیث کافی پس دلائل ندارد بر آنکه در وقت از اوقات  
 شراب حد دل من الله بوده بل محتمل است که در هر عصر و ام بوده مردم حکم قریم  
 آن را نیامده منع نموده و از کثرت شراب آن مظنه حکایت در آن میکرده اند  
 پس حق میگوید حکم قریم سابق را بر این است معنی یافته باشد که بدین معنی  
 میری است آنچه در کافیه از با قرآن مروی است که فرمود حق نمی بیند پیغمبر را که بگوید  
 اگر که در آن در علم از او گذشته بود که چون کامل سازد دین را و از جهل

الکلام

الکلام است و دین در قریم میزدند و هر که میزدند که شراب و ام نباشد و غیر این نیست  
 که حق نمی بیند که آن خود را نقل میفرماید از فضیلت نبوت و فضیلت دیگر نباشد که اگر جمله  
 او در حدیث تکلیف بر این است که راه و دین بر این است قطع کرد و ادب است بهر تقدیر در  
 آنکه آیه مفسره میگوید که علم آنکه که اول نازلند و بر سر رد اما وجه سیم که گویند معارضه بین جیل و عمر و جمع  
 از احادیث بعد از نزول الثمرات المتفق و المستند از رسول خدا نموده اند که  
 اگر سابق بر این حد دل بوده آیه الثمرات خود مغروریت بعد باینکه عمل کردن  
 بدان بر این که در آن باشد و احتیاجی استوال نداشته باشد پس استقامت این  
 کاشف بر آنست که سابق و ام بوده بسبب نزول آیه الثمرات که موهم حقیقت است  
 دین را منقطع نسخ و تکمیل ماضی شده از آن حضرت استوال کرده باشند تا باینکه  
 که آیا بر وقت خود با قیامت بر وقت منقطع گردیده خلافت و این از بیانی استوال  
 این است و بدایت و اما حدیث کافی پس دلائل ندارد بر آنکه در وقت از اوقات  
 شراب حد دل من الله بوده بل محتمل است که در هر عصر و ام بوده مردم حکم قریم  
 آن را نیامده منع نموده و از کثرت شراب آن مظنه حکایت در آن میکرده اند  
 پس حق میگوید حکم قریم سابق را بر این است معنی یافته باشد که بدین معنی  
 میری است آنچه در کافیه از با قرآن مروی است که فرمود حق نمی بیند پیغمبر را که بگوید  
 اگر که در آن در علم از او گذشته بود که چون کامل سازد دین را و از جهل





قد اتفقتم ربة النواحي ما ظهر منها وما بطن وما بطنى والدائم البقير الحق وكذا نيل الخلق  
سبحى را بايى كه ز موداتما انتم كه در اينه ايد و اوم كرده مراد از ان شرابست بعينه  
چه در جبار و ديكر از قرآن شراب را انتم ناميده بودند لکن يك غرض اخبروا المير تقى فيها  
انتم كبر و منافى لغايتى و انتمها و كبرتم فيها على بن يقطين گفت كه پس مصلحت ضيف  
در اين باب منكر ده گفت يا عيسى بن يقطين غمزه فتدرا شيمه بر كعبه والله كه راست  
گفته يا ايرالمؤمىنى حد يكدم خدرا را كه برون برداريم مگر را از ميدان شما اهل  
بيت پس ضيف را در اينه سخي خوش آمد ده گفت حدفت يا رافضى كذبت بحدسه  
بنابر و صوغ حدسه عتاج تبغصيل مقال در اينه بحال جنت والله العالم بحال كذا  
و اما عن خضر از مكرات پس الحاقى انما بخود در موت كذا مرديد در ز قول  
بغيرم كه ز مود كل شراب را كه مود و اوم بغيرم كه شراب را كه مت كند بر كى و اوم  
و تحفيض شراب بذكرش يد بجهت آن باشد كه اغلب مكرات بايى باشد و نيز  
از حفت مر و بيت كه فوحد هر جيزيت كند و خرفت و از مود و اوم است پس را  
جيزيت كند و اوم است و اوم را انتم حديث اطلاق خرفت بر مر مكر را با اوم  
با عتبار تركت مكرات با شراب انكرد و وصفه لك انكرد كه منى حكيم تويم است  
و با اطلاق حقيقت با عتبار انكرد مراد از خضرى مر و عقلت بغيرم بهان نميد  
و بدان نيك عقل با عتبار تركت و در وصف بغيرم باشد را كه اختار بغيرم  
بود در لغت مذكور است و بعد از بعضى از لغويى عموم ان اجمع است و تشبيه حفت  
جس مكرات را بخرش به ان ره بان باشد كه مودت همه از قرآن كذا مرمود  
چه در قرآن نص برويت خمر شده يا عرضي تقويم حكيم خمر است نسبت به مكر  
و نيز در نه و بيت كند على كذا يعنى از عبد الرحمن بنه الحارث از حفت صديق  
روايت نموده كه حفت رسلالة و مود كه خمر از بجا جيزيت عتبار گرفته  
ميشود از انكرد و بفتح از مود نيز و بفتح از عتبار و از انكرد و بنيد از فوحد و تحفيض

